

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه و تبیین
الوسیط فی اصول الفقه
 (جلد اول)

«همراه با متن عربی حاکم گذاری شده»

آیه الله شیخ محمد سبحانی

ترجمه و تبیین
 رحمت اله خالقی
 (مدرس حوزه)

با توجه به هزینه ها و مشکلات عدیده، هر شخص حقیقی یا حقوقی که اقدام به چاپ، بازنویسی، کپی، تکثیر و یا برداشت از کتاب و تبدیل آن به جزوه، CD، فایل الکترونیکی pdf، اسکن و یا انتشار در فضای مجازی نماید، شرعاً مجاز نمی باشد و پیگرد قانونی خواهد داشت.

انتشارات حقوق اسلامی



سرشناسه

سیحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

Sobhani Tabrizi, Jafar

الوسیط فی اصول الفقه: کتاب بیحت عن الأدلة اللفظية والعقلية بين الإيجاز والاطناب. فارسی - عربی

ترجمه و تبیین الوسیط فی اصول الفقه / مؤلف جعفر سیحانی: ترجمه و تبیین رحمت اله خالقی.

قم: انتشارات حقوق اسلامی، ۱۳۹۷.

ج ۳.

۴-۱۶۸-۹۶۴-۹۷۸: دروه: ۱-۵-۸۶۹۲-۹۶۴-۹۷۸: ج ۱: ۱-۵-۸۶۹۲-۹۶۴-۹۷۸: ج ۲.

فیبا

فارسی - عربی.

ج ۲. چاپ اول: ۱۳۹۷ (فیبا).

۲. انبامه.

عزل فقه شیعه

Islamic law, Shiites -- Interpretation and construction *

خالقی، رحمت اله، ۱۳۴۱ -، مترجم

BP1۵۹/۸/س۲۵۰۴۱/۱۳۹۰

۲/۳۱۲

۵۰۶۷۹۲



عنوان کتاب: ترجمه و تبیین الوسیط فی اصول الفقه (جلد اول)

مؤلف: آیه الله شیخ جعفر سیحانی

مترجم: رحمت اله خالقی (مدرس حوزه)

ناشر: حقوق اسلامی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: معراج

قیمت: ۲۱۰۰۰ تومان

مرکز نشر و پخش: قم - خ ارم - پاساژ قدس - طبقه همکف - پلاک ۹۱

تلفن: ۳۷۷۴۴۲۰۰ - ۲۵ - www.hoghogheislami.com

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است. هرگونه برداشت جهت تهیه کتاب، جزوه، CD، فایل الکترونیکی، انتشار، بازنویسی، کپی، تکثیر، اسکن و PDF، شرعاً و قانوناً مجاز نمی باشد و پیگرد قانونی دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَلَوْلَا تَذَكَّرُ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾

التوبة: ١٢٢

فهرست مطالب

۱۱.....	مقدمه مؤلف
۱۳.....	اشاره‌ای به تاریخ دانش اصول (فقه)
۱۸.....	تاریخ اصول فقه [موجود] در نزد شیعه دوازده امامی
۲۰.....	اصول فقه و دوره‌های آن
۲۱.....	مقدمه اول رساله کوفایی
۲۱.....	دوره اول: (دوره پیدایش)
۲۲.....	دوره دوم: دوره رشد
۲۵.....	دوره سوم: (دوره شکوفایی)
۳۲.....	عصر بازگشت و رنود
۴۰.....	مرحله دوم: مرحله نوآوری
۴۱.....	دوره اول: دوره گشایش و باز شدن راه
۴۳.....	دوره دوم: دوره رشد و بلوغ
۴۴.....	دوره سوم: دوره تکامل
۵۳.....	امراول: در معرفی علم اصول و موضوع و مسائل و مسائل آن است
۶۰.....	امردوم: فرق میان مسئله اصولی و قاعده فقهی
۶۳.....	امرسوم: وضع
۶۸.....	اقسام وضع
۷۴.....	امر چهارم: معناهای حرفی
۸۱.....	امر پنجم: نشانه‌های وضع
۸۱.....	یک: تبادر
۸۳.....	نشانه دوم: صحیح بودن حمل
۸۷.....	نشانه سوم: اطراد [در پی یکدیگر آمدن]
۸۷.....	نشانه چهارم: تصریح زبان شناسان
۹۶.....	امر ششم: جمله‌های خبری و انشایی
۱۰۰.....	امر هفتم: حقیقت شرعیه
۱۰۷.....	امر هشتم: آیا نام عبادت‌ها و معامله‌ها برای صحیح و درست آن‌ها وضع شده است یا برای اعم از صحیح و باطل؟



مقدمه اول: ممکن است بنا بر همه نظریه‌ها این اختلاف و نزاع [که این نام‌ها برای صحیح وضع شده یا اعم] جاری باشد.....	۱۰۷
مقدمه دوم: شرح معنای لغوی و شرعی صحت (صحیح).....	۱۰۹
مقدمه سوم: لزوم قدر جامع در هر دو نظریه صحیحی و اعمی.....	۱۱۲
مقام اول: درباره وضع الفاظ و اسم‌های عبادت‌ها برای معنای صحیح است.....	۱۱۶
مقام دوم: درباره وضع الفاظ معامله‌ها برای معنای صحیح و درست آن‌هاست.....	۱۱۸
اول: در صورت صحیحی بودن نمی‌توان به اطلاق الفاظ استناد کرد.....	۱۱۹
نقد این نتیجه.....	۱۲۲
نقد این نتیجه در معاملات.....	۱۲۴
نتیجه دوم: [صحیح یا اعمی بودن].....	۱۲۶
نتیجه سوم: صدق نام به نذر بنا بر نظر اعمی.....	۱۲۸
نتیجه چهارم: صحت نذر مدد در یک صف با زن.....	۱۲۸
امر نهم: مشتق.....	۱۳۰
نمونه‌هایی از مصادیق مشتق: [نام برد این بحث در فقه].....	۱۳۸
الْمَأْمُورُ بِالْأَوَّلِ: فِي الْأَوَامِرِ	
فصل اول: درباره دلالت صیغه امر بر وجوب.....	۱۴۳
فصل دوم: دلالت جمله خبری بر وجوب.....	۱۵۰
فصل سوم: وارد کردن قصد امثال [قصد انجام کار].....	۱۵۲
فصل چهارم: دور زدن مفاد صیغه امر میان دو حالت.....	۱۶۱
فصل پنجم: انجام مأمور به همان گونه که خواسته شده است موجب اجتناب است.....	۱۶۵
مقام اول: درباره اجزاء و کافی بودن امثال هر امری از تعبّد دوباره به آن.....	۱۶۷
مقام دوم: مجزی بودن امر اضطراری از امر واقعی.....	۱۷۲
مقام سوم: مجزی بودن امر ظاهری از امر واقعی.....	۱۷۷
ب: به کار بستن اماره برای کشف اصل تکلیف.....	۱۸۳
عمل به اصول عملیه‌ای که کیفیت تکلیف را بیان می‌کند. [مجزی است یا خیر؟].....	۱۸۰
هوشیار دهی درباره تغییر یافتن قطع.....	۱۸۰
فصل ششم: درباره مقدمه، اقسام و احکام آن است.....	۹۱
تقسیم شرط به متقدّم و مقارن و متأخّر.....	۱۹۲
دلیل کسی که مقدمه را واجب می‌داند.....	۱۹۳
کدام مقدمه واجب است؟.....	۱۹۷
حکم مقدمه مستحب و حرام و مکروه.....	۲۰۳
عوامل جداکننده واجب غیر از واجب‌های دیگر.....	۲۰۴

فصل هفتم: درباره ثواب داشتن امثال واجب غیرى	۲۰۵
فصل هشتم: درباره تقسیم شدن واجب به مطلق و مشروط	۲۱۱
نظریه شیخ انصاری درباره واجب مشروط	۲۱۳
فصل نهم: درباره تقسیم کردن واجب مطلق به منجز و معلق	۲۱۶
فایده تقسیم شدن واجب مطلق به منجز و معلق	۲۱۷
فصل دهم: درباره اینکه وجوب هر چیزی دلالت بر حرمت ضد آن دارد	۲۲۰
فصل یازدهم: امرها به چه چیزی تعلّق می‌گیرد؟	۲۲۶
شماره این مسئله	۲۲۹
تفسیر اشتباه آورد در اینجا	۲۳۱
فصل دوازدهم: راز انتخاب میان اقل و اکثر	۲۳۳
الْقَصْدُ الثَّانِي: فِي النَّوَاهِي	
فصل اول: درباره اجتناب از نواهی	۲۳۹
۱. درباره عنوان بحث	۲۳۹
۲. فرق میان دو مسئله	۲۴۰
۳. فرق این مسئله با آنچه در باب معارض می‌آید؟	۲۴۱
دلیل قائل به جواز اجتماع امرو نهی	۲۴۳
دلیل کسانی که جمع شدن امرو نهی را ممتنع می‌دانند	۲۵۰
نتیجه این مسئله	۲۵۵
آگاهی دادن در مورد دو چیز	۲۵۹
اول: حکم اضطراری که با انتخاب نادرست به وجود نیامده باشد	۲۵۹
دوم: حکم اضطراری که به خاطر انتخاب نادرست پیش آید	۲۶۰
فصل دوم: نهی در مورد عبادت‌ها اقتضای فساد آن را دارد	۲۶۳
اول: نهی مولوی تحریمی	۲۶۱
دوم: نهی مولوی غیرتحریمی	۲۶۷
سوم: نهی ارشادی	۲۶۹
چهارم: نهی مجهول الهویه	۲۷۱
فصل سوم: نهی در معاملات اقتضای فساد دارد	۲۷۲
قسم دوم: وقتی که نهی مولوی تنزیهی به معامله تعلّق گیرد	۲۷۵
قسم سوم: وقتی که نهی، ارشاد به فساد باشد	۲۷۶
قسم چهارم: مردّد بودن نهی میان اینکه مولوی باشد یا ارشاد به فساد	۲۷۶



الْمَقْصَدُ الثَّالِثُ: فِي الْمَفَاهِيمِ

۲۸۱.....	سرآغاز: در تعریف مفهوم
۲۸۳.....	۲. تعریف مفهوم
۲۸۴.....	۳. درباره شرط سازنده موضوع
۲۸۶.....	فصل اول: درباره مفهوم شرط
۲۸۶.....	روش قدیمی ها در به دست آوردن مفهوم
۲۸۹.....	روش اصولی های جدید در مفهوم گیری از جمله
۲۹۰.....	دلیل اول: تبادر
.....	دلیل دوم: قضیه شطویه به کامل ترین افراد خود انصراف دارد و کامل ترین فرد آن این است که شرط
۲۹۱.....	عادت انحصار برای جزاء باشد
۲۹۱.....	دلیل ستم استناد الملاق [جمله شرطیه]
۲۹۴.....	یادآوری دو موضوع
۲۹۴.....	۱. تداخل سبب و مسبب
۲۹۴.....	الف) تداخل و عدم حل سبب ها
۲۹۵.....	دلیل کسانی که قائل به تداخل سبب هستند
۲۹۸.....	درباره تداخل مسبب ها
۳۰۰.....	۲. مفهوم قضیه سالبه کلیه چیست
۳۰۵.....	فصل دوم: درباره مفهوم وصف
۳۱۱.....	فصل سوم: درباره مفهوم غایت [پایان - زمان]
۳۱۶.....	فصل چهارم: مفهوم لقب

الْمَقْصَدُ الرَّابِعُ: فِي الْعَامِّ وَالْخَاصِّ

۳۱۹.....	مقدمه
۳۱۹.....	امر اول
۳۱۹.....	امر دوم
۳۲۱.....	امر سوم
۳۲۱.....	فصل اول: درباره مخصّص متّصل و منفصل
۳۲۴.....	فصل دوم: درباره اینکه تخصیص زدن عام باعث مجاز شدن عام نمی شود
۳۲۸.....	فصل سوم: درباره اینکه عام در باقی مانده پس از تخصیص خوردن حجّت است
۳۲۹.....	فصل چهارم: مجمل بودن مفهوم و معنای مخصّص
۳۳۱.....	صورت اول: مخصّص متّصلی که مفهوم آن مردد میان اقل و اکثر است
۳۳۳.....	صورت دوم: مخصّص متّصلی که معنایش میان دو امر متبائن دور می زند

۳۳۴	صورت سوّم: مخصّص منفصل که معنای آن میان کمترین و بیشترین فرد عام مردد است
۳۳۷	صورت چهارم: مخصّص منفصلی که معنای آن میان دو امر متباین دور می‌زند
۳۳۹	فصل پنجم: مجمل بودن مصداق مخصّص
۳۴۴	فصل ششم: استناد به عام پیش از جستجو از وجود مخصّص
۳۴۷	فصل هفتم: آمدن ضمیری پس از عام که به برخی از افراد عام برمی‌گردد
۳۵۱	فصل هشتم: تخصیص خوردن عام با مفهوم موافق و مخالف
۳۵۶	فصل نهم: تخصیص زدن کتاب خدا به وسیله خبر واحد
۳۶۰	فصل دهم: دوران کار میان تخصیص زدن یا نسخ کردن
۳۶۶	پایان گشت و گذار این مقصد: خطاب‌های شفاهی
۳۶۷	جهت اول: درباره تکیف فردی که نیست
۳۶۸	جهت دوم: آیا خطاب برتری که وجود ندارد ممکن است؟
۳۶۹	جهت سوّم: الفاظ سه به دو یا الفاظ و ابزار خطاب می‌آیند عام هستند
	الْمَقْصِدُ الْخَامِسُ: فِي الْمُطْلَقِ وَالْمَقْيَدِ
۳۷۳	فصل اوّل: در مرزبندی مطلق و مقید
۳۷۹	فصل دوّم: مطلق پس از قید خوردن تقيقت است
۳۸۲	فصل سوّم: درباره پایه‌ها و ستون‌های اطلاق یا مقدمات حکمت
۳۸۵	مقدمه سوّم: قدر متیقّنی در هنگام گفتگو
۳۸۷	فصل چهارم: درباره حمل مطلق بر مقید
۳۹۳	یادآوری دو موضوع
۳۹۳	اوّل: وضعیت مطلق و مقید در احکام وضعی
۳۹۴	دوّم: وضعیت مستحب‌ها در مورد مطلق و مقید
۳۹۶	فصل پنجم: مجمل و مبین
۳۹۸	کامل کردن این فصل

مقدمه مترجم

به نام خداوند بخشنده و مهربان

رود پیوسته به پیامبران، به ویژه پیامبر آخر الزمان و جانشینان او علی الخصوص امام مهدی
 صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

دانش اصول یکی از ابزارهای اصلی فقیهان، جهت استنباط احکام فقهی می باشد که در
 استخراج احکام شرعی با دلیل های معتبرش نقش پایه ای را به عهده دارد و از آغاز پیدایش خود
 تاکنون دستکم در حوزه های علمی شیعه پیوسته در حال حرکت و رشد بوده است و در این
 مدت سرفنی کتاب فراوانی برای تکمیل و به روزرسانی آن نگارش یافته است که از آن ها می توان
 به کتاب الوسیط تالیف آیه الله شیخ جعفر سبحانی که تقریباً همه مسائل علم اصول در آن
 به طور نیمه مشروح بیان گردیده است، اشاره کرد که مورد توجه دانش پژوهان قرار گرفته است و
 در برخی از مراکز آموزش عالل کشور به عنوان کتاب درسی تدریس می شود.

اما از آنجا که به زبان تازی گرایش شده و استفاده از آن برای بسیاری از دانشجویان دشوار
 می نمود، پس از درخواست های مکرر دانش آموزان و سفارش انتشارات حقوق اسلامی آن را
 ترجمه و تبیین نمودم و تلاش نموده ام، نکات مهم آن را به کمک یادداشت هایی که از درس
 خارج استاد دارم توضیح دهم.

در عین تلاش، برای ترجمه این کتاب شریف:

از اساتید بزرگوار، پژوهشگران و دانشجویان ارجمندی که بر بنده من می نهند و ضعف ها
 و نارسایی های کتاب را خاطر نشان می کنند، پیشاپیش صمیمانه سپاسگزاری می کنم.
 در پایان لازم می دانم، از زحمات آقایان فاضل: سید مهدی موسوی و محمد رحمتی، در
 بازبینی این ترجمه کمال تشکر را داشته باشم.

غرض نقشی است کز ما بازماند

که هستی را نمی بینم بقایی

چهاردهم بهمن هزار و سیصد و نود و شش

تهران - رحمت اله خالقی

مَقْدِمَةُ الْمُؤَلِّفِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَفْضَلِ خَلْقَتِهِ، وَأَشْرَفِ بَرِيَّتِهِ، وَ
 أَمِّ رُسُلِهِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ حَفَظَةِ سُنَّتِهِ، وَعَيْبَةِ عِلْمِهِ، وَخَزَنَةِ سِرِّهِ، صَلَاةً دَائِمَةً مَا
 دَامَ السَّمَاءُ ذَاتَ أَبْرَاجٍ، وَالْأَرْضُ ذَاتَ فِجَاجٍ.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَلَفْتُ فِي سَالِفِ الزَّمَانِ كِتَابَ «الْمَوْجِزِ فِي أُصُولِ الْفِقْهِ» لِلْمُبْتَدِئِينَ فِي
 دِرَاسَةِ هَذَا عِلْمٍ، تَوَقَّعتُ مِنْهُ التَّعَرُّضُ لِأَهَمِّ الْمَسَائِلِ الْأُصُولِيَّةِ بِنَحْوِ مَوْجِزَاتِهَا مَعَ رُوحِ
 الْعَصْرِ وَدُنَايَا أَهْلِ الدَّارِيسُونَ بِالْبَحْثِ وَالْمُطَالَعَةِ حَتَّى غَدَا مَحْوَرِ الدِّرَاسَةِ فِي
 الْجَامِعَاتِ الْإِسْلَامِيَّةِ.

وَلَمَّا كَانَتْ الْغَايَةُ مِنْ تَأْلِيفِهِ هِيَ تَيَانُ أَمْهَاتِ الْمَسَائِلِ الْأُصُولِيَّةِ عَلَى وَجْهِ الْإِيجَازِ،
 فَقَدْ أَوْجَزْتُ الْكَلَامَ فِي بَعْضِ الْمَسَائِلِ، وَتَرَكْتُ التَّعَرُّضَ لِبَعْضِهَا الْآخَرَ رِغَايَةً لِحَالِ
 الدَّارِيسِينَ، فَدَعَا الْأَمْرُ إِلَى تَأْلِيفِ بَعْضِ آخَرِيَّتَمِيزُ عَنْ سَابِقِهِ بِمِيزَتَيْنِ:

به نام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه مؤلف

ستایش ویژه پروردگار جهانیان است و درودهای پیوسته و ناپیوسته بر برترین جانشین و
 شریف ترین آفریده ها و آخرین پیام آوران او حضرت محمد (ص) و خاندانش که نگهبانان
 سنت ها و گنجینه دانش و رازهای اویند، درودی پایدار به پایداری آسمان و زمین
 گسترده.

اما بعد: در زمان گذشته کتابی کوتاه در اصول فقه «الموجز فی اصول الفقه» برای نوآموزان
 این فنّ نوشتیم هدفم آن بود که مهم ترین مسائل اصول فقه را به طور کوتاه که با روح زمان
 سازگار باشد بازگو کنم که پژوهشگران با بررسی و مطالعه آن به گونه ای استقبال کردند تا اینکه
 به کتاب درسی در دانشگاه های اسلامی تبدیل شد.

و چون هدف از نگارش آن بیان مسائل مهم اصولی به طور کوتاه بود سخن را در برخی
 مسائل کوتاه کردم و از بیان برخی از آن برای رعایت وضعیت دانش آموزان خودداری کردم.
 بنابراین نیازمند نگارش کتاب دیگری که از کتاب قبلی [الموجز فی اصول الفقه] با دو
 ویژگی متمایز باشد گردیدیم:



۱. تَبْسِيطُ مَا أُوجِزَ فِي الْكِتَابِ الْأَوَّلِ.

۲. طَرَحَ الْمَسَائِلِ الْأُصُولِيَّةِ الَّتِي لَمْ تَتَعَرَّضْ إِلَيْهَا فِي الْمَوْجِزِ.

و زُبْنًا مَسَّتْ الْحَاجَّةُ إِلَى تَكَرَّارِ بَعْضِ مَا ذَكَرْنَاهُ فِي «الْمَوْجِزِ» حِفْظًا لِنِظَامِ الْبَحْثِ وَ تَسْلُسِلِهِ وَ لِيُعْلَمَ أَنَّ الْمُتَنَّ الدِّرَاسِيَّ يَتَمَيَّزُ عَنْ غَيْرِهِ بِمَرَيَّةٍ خَاصَّةٍ وَ هِيَ أَنَّهُ يَأْخُذُ عَلَى عَاتِقِهِ التَّغْيِيرَ عَنِ الْمَطَالِبِ وَ الْمُحْتَوَيَاتِ بِأَقْصَرِ الْعِبَارَاتِ وَ أُوجِزَهَا، خَالِيَةً مِنَ التَّعْقِيدِ وَ الْعُمُوصِ.

وَ عَلَى ذَلِكَ جَرَى دَيْدَنُ الْقُدَمَاءِ فِي تَأْلِيفِ الْمُتُونِ الدِّرَاسِيِّ وَ قَدْ رَاعَيْنَا هَذَا الْأُسْلُوبَ فِي كِتَابِنَا، رَاحَتَنَا عَنِ الْإِسْهَابِ وَ الْإِطْنَابِ كَمَا احْتَرَزْنَا عَنِ التَّعْقِيدِ وَ حَرَصْنَا عَلَى أَنْ تَكُونَ لُغَتُنَا عَلَى مُسْتَوَى اللُّغَةِ الدَّارِجَةِ فِي الْحَوْزَةِ الْعِلْمِيَّةِ.

وَ اسْمِيُّهُ «تَبْسِيطُ» لِتَوْسُطِهِ بَيْنَ الْإِيجَازِ وَ التَّبْسِيطِ.

وَ نَسْتَهْلُ «أَمْسَكَ بِنَدَى» مَوْجِزَةً عَنْ تَارِيخِ عِلْمِ الْأُصُولِ وَ كَيْفِيَّةِ نُشُوءِهِ وَ تَكَامُلِهِ وَ الْأَدْوَارِ الَّتِي مَرَّبَهَا وَ أَجْهَدِ الَّتِي بَذَلَتْ بُغْيَةً إِرْسَاءَ قَوَاعِدِهِ.

وَ خَتَامًا أَرْجُو مِنَ اللَّهِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِرُؤَاذِ هَذَا الْعِلْمِ وَ يُنِيرَ لَهُمُ الدَّرَبَ فِي تَذَلُّلِ الصُّعُوبَاتِ الَّتِي تَعْتَرِضُ سَبِيلَهُمْ

۱. گسترده تر کردن مطالبی که در کتاب نخست به طور کوتاه بحث شده بود.

۲. آوردن مسائلی که آن‌ها را در الموجز نیاوردیم.

و گاه نیاز به تکرار برخی از آنچه در الموجز گفته بودیم، پس امدتاً نظام بحث و ترتیب آن رعایت شود و باید دانست آن ویژگی خاصی که کتاب درسی را غیر آن متمایز و جدا می‌کند این است که کتاب درسی وظیفه دارد مطالب و محتواها را با کوتاه‌ترین عبارت و موجزترین آن‌ها که خالی از پیچیدگی و اشکال باشد بیان کند.

و شیوه گذشته‌گان در نگارش کتاب‌های درسی به همین روش بوده است و ما این روش را در کتاب خود رعایت کردیم و از زیاده‌گویی بی‌مورد و نیز از پیچیده کردن مطالب اجتناب جستیم و تلاش کردیم زبان کتاب به زبان رسمی و رایج در حوزه علمی باشد.

و آن را نام‌گذاری کردم به (وسیط) چون حدّ وسطی است از کوتاه‌گویی و گسترده کردن مطالب و سخن خود را با شرح کوتاهی از تاریخ علم اصول و چگونگی پیدایش و تکامل و گذشته آن و تلاش‌هایی که برای تنظیم قواعد آن انجام شده است آغاز می‌کنیم.

و در پایان از خداوند سبحان امید دارم که به وسیله آن به جویندگان این علم سود رساند و راه را برای آن‌ها در آسان کردن سختی‌هایی که بر سر راهشان قرار دارد روشن گرداند.

إِنْمَاعٌ إِلَى تَارِيخِ عِلْمِ الْأُصُولِ

الإِسْلَامُ عَقِيدَةٌ وَشَرِيعَةٌ؛ فَالْعَقِيدَةُ هِيَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ وَصِفَاتِهِ وَالتَّعَرُّفُ عَلَى أَعْمَالِهِ، وَالشَّرِيعَةُ هِيَ الْأَحْكَامُ وَالْقَوَانِينُ الْكَفِيلَةُ بِبَيَانِ وَظِيفَةِ الْفَرْدِ وَالْمُجْتَمَعِ فِي حُقُولِ مُحْتَئِلَةٍ تَجْمَعُهَا الْعِبَادَاتُ، وَالْمُعَامَلَاتُ، وَالْإِقْبَاعَاتُ، وَالسِّيَاسَاتُ.

فَالْمُتَكَلِّمُ الْإِسْلَامِي مَنْ تَكَفَّلَ بِبَيَانِ الْعَقِيدَةِ وَبَرَهَنَ عَلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ وَصِفَاتِهِ الْجَمَالِيَّةِ وَالْجَلَالِيَّةِ، وَأَعْمَالِهِ مِنْ لُزُومِ بَعْثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ هِدَايَةِ النَّاسِ وَحَشْرِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

كَمَا أَنَّ الْفَقِيهَ مَنْ قَامَ بِبَيَانِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الْكَفِيلَةِ بِإِذَارَةِ الْفَرْدِ وَالْمُجْتَمَعِ، وَالتَّنْوِيهِ بِوُظُيفِهِمَا أَمَامَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَوُظِيفَةِ كُلِّ مِنْهُمَا بِالنِّسْبَةِ إِلَى الْآخَرِ.

يَبْدُو أَنَّ لَفِيفًا مِنَ الْأُمَمَاءِ أَخَذُوا عَلَى عَاتِقِهِمْ بِكُلِّمَا الْوُظِيفَتَيْنِ، فَهُمْ فِي مَجَالِ الْعَقِيدَةِ أَبْطَالُ الْفِكْرِ وَسِنَامُهُ، وَفِي مَجَالِ الشَّرِيعِ أَشَاطِينُ الْفِقْهِ وَأَعْلَامُهُ، وَهُمْ الرِّئَاسَةُ الثَّامَّةُ فِي فَهْمِ الدِّينِ عَلَى مُحْتَئِلِ الْأَصْعَبِ.

اشاره‌ای به تاریخ دانش اصول (فقه)

اسلام عقیده و شریعت؛ است عقیده همان ایمان به خدای سبحان و صفات و شناخت کارهای اوست و شریعت همان احکام و قوانینی است که بیان وظایف فرد و جامعه را در زمینه‌های گوناگون به عهده دارد و مجموعه این وظایف همان، عبادات، معاملات و سیاسات‌ها هست.

بنابراین متکلم اسلامی کسی است که بیان عقیده و استدلال برای ایمان به خدای سبحان و صفات جمالیته و جلالیه او و کارهای او مانند لزوم فرستادن پیامبران و مسینان آن‌ها برای هدایت مردم و برانگیختن آن‌ها در روز قیامت را به عهده دارد.

همان‌گونه که فقیه کسی است که اقدام می‌کند به بیان احکام شرعی مورد نیاز فرد و جامعه و یادآوری وظیفه آن‌ها در برابر خدای سبحان و وظیفه آن دو نسبت به یکدیگر.

و اما گروه بسیاری از دانشمندان هر دو وظیفه را به گردن گرفته‌اند آن‌ها در عرصه عقیده قهرمانان اندیشه و کارشناسان آن‌اند و در عرصه قانون‌گذاری استادان فقه و بزرگان آن هستند و ریاست کامل فهم دین در زمینه‌های گوناگون از آن ایشان است.



إِنَّ عِلْمَ أَصُولِ الْفِقْهِ يُعْرِفُ لَنَا «الْقَوَاعِدَ الْمُمَهَّدَةَ لِاسْتِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ وَ مَا يَنْتَهِي إِلَيْهِ الْمُجْتَهِدُ فِي مَقَامِ الْعَمَلِ»، وَقَدْ سَمِيَ بِهَذَا الْإِسْمِ لِصَلَتِهِ الْوُثِيقَةِ بِعِلْمِ الْفِقْهِ، فَهُوَ أَسَاسُ ذَلِكَ الْعِلْمِ وَرُكْنُهُ، وَ عِمَادُ الْإِجْتِهَادِ وَ سَنَادُهُ.

الْإِجْتِهَادُ: عِبَارَةٌ عَنْ بَذْلِ الْوُسْعِ فِي اسْتِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ، أَوْ الْوُظَائِفِ الْعَمَلِيَّةِ مِنْ مَصَادِرِهَا، وَ هُوَ رَمَزُ خُلُودِ الدِّينِ وَ حَيَاتِهِ، وَ جَعَلَهُ غَصًّا ظَرِيًّا، مَصُونًا عَنْ الْإِنْدِرَاسِ بِمَرِّ الْقُرُونِ وَ مُغْنِيًا الْمُسْلِمِينَ عَنِ التَّطَقُّلِ عَلَى مَوَائِدِ الْأَجَانِبِ، وَ يَتَّصِحُّ ذَلِكَ مِنْ خِلَالِ أُمُورٍ:

إِنَّ طَبِيعَةَ الدِّينِ الْإِسْلَامِيِّ - أَيْ كَوْنُهُ خَاتَمَ الْأَدْيَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - تَقْتَضِي فَتْحَ بَابِ الْإِجْتِهَادِ لِلْمُسْتَوَاجِهِ الدِّينِ فِي مَسِيرَتِهِ مِنْ أَخْذَاتٍ وَ تَحْدِيَّاتٍ مُسْتَجِدَّةٍ، وَ مَوْضُوعَاتٍ مُبْدِئَةٍ لَمْ يَكُنْ لَهَا مِثِيلٌ أَوْ نَظِيرٌ فِي عَصْرِ النَّصِّ، فَلَا حَيْصَ عَنْ مُعَالَجَتِهَا إِلَّا مِنْ خِلَالِ بَذْلِ الْجُحُودِ النَّافِثَةِ فِي فَهْمِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ غَيْرِهَا مِنْ مَصَادِرِ التَّشْرِيعِ وَ اسْتِنْبَاطِ حُكْمِهَا، وَ إِلَّا بِاللُّجُوءِ إِلَى الْقَوَانِينِ الْوُضْعِيَّةِ، أَوْ عَدَمِ الْفَحْصِ عَنْ حُكْمِهَا وَ إِهْمَالِهَا.

و دانش اصول فقه قواعد تهیه شده برای استنباط احکام شرعی و آنچه را که مجتهد در مقام عمل به آن می‌رسد به ما می‌شناساند و به این نام [اصول فقه] نامیده شده است چون ارتباط محکمی با دانش فقه دارد بنابراین دانش اصول پایه و رکن دانش فقه و ستون اجتهاد و پایه آن است.

اجتهاد: عبارت است از به کارگیری همه توان برای استنباط احکام شرعی یا وظیفه عملی از منابع آن؛ و اجتهاد رمز جاودانگی دین و زنده بودن آن است و دین را شادان و بیدار می‌کند و از کهنگی در طول قرن‌ها حفظ می‌کند و بی‌نیازکننده مسلمانان از نشستن بر سر تزیینات عامی بیگانگان است و این موضوع از رهگذر چند امر برای تورو ش می‌شود.

۱. طبیعت دین اسلام - یعنی پایان بخشی آن به همه دین‌ها تا روز قیامت - بر روی روبرو شدن با حوادث و مبارزه طلبی‌ها و موضوعات نوظهور که الگو یا نمونه‌ای از آن در زمان و سی نبوده است باز کردن باب اجتهاد را می‌طلبد چون راهی جز حد و چاره‌اندیشی درباره آن‌ها به روش‌های زیرو وجود ندارد یعنی یا از راه کوشش و تلاش کافی برای فهمیدن کتاب و سنت و دیگر منابع احکام شرعی و استنباط حکم آن‌ها و یا با مراجعه به قوانین وضعی و یا جستجو نکردن حکم آن‌ها و رها کردن آن‌ها؛



وَالْأَوَّلُ هُوَ الْمَطْلُوبُ، وَالثَّانِي يُكَوِّنُ نَقْصًا فِي التَّشْرِيعِ الْإِسْلَامِيِّ، وَهُوَ سُبْحَانَهُ قَدْ أَكْمَلَ دِينَهُ بِقَوْلِهِ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۱ وَالثَّالِثُ لَا يَنْسُجُمُ مَعَ طَبِيعَةِ الْحَيَاةِ وَنَوَامِيسِهَا.

۲. لَمْ يَكُنْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مُتَمَكِّنًا مِنْ دَوَامِ الْحُضُورِ عِنْدَهُ ﷺ فِي الْأَحْكَامِ عَنْهُ، بَلْ كَانَ فِي مُدَّةِ حَيَاتِهِ يَحْضُرُهُ بَعْضُهُمْ دُونَ بَعْضٍ، وَفِي وَقْتٍ دُونَ وَقْتٍ، وَكَانَ يَسْمَعُ جَوَابَ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ كُلِّ مَسْأَلَةٍ يَسْأَلُ عَنْهَا بَعْضُ الْأَصْحَابِ وَ يَنْوُتُ عَنْ الْآخَرِينَ، فَلَمَّا تَفَرَّقَ الْأَصْحَابُ بَعْدَ وَفَاتِهِ ﷺ فِي الْبُلْدَانِ، تَفَرَّقَتْ الْأَحْكَامُ الْمَرْبُوبَةُ عَنْهُ ﷺ فِيهَا، فَتَرَوُى فِي كُلِّ بَلَدَةٍ مِنْهَا جُمْلَةً، وَتَرَوُى عَنْهُ فِي غَيْرِ تِلْكَ الْبَلَدَةِ جُمْلَةً أُخْرَى، نَحْوُ إِثْنَيْ عَشَرَ صَرَّ الْمَدِينِ مِنَ الْأَحْكَامِ، مَا لَمْ يَحْضُرْهُ الْمِصْرِيُّ، وَحَضَرَ الْمِصْرِيُّ مَا لَمْ يَحْضُرْهُ الشَّامِيُّ، وَحَضَرَ الشَّامِيُّ مَا لَمْ يَحْضُرْهُ الْبَصْرِيُّ، وَحَضَرَ الْبَصْرِيُّ مَا لَمْ يَحْضُرْهُ الْكُوفِيُّ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ، وَكَانَ كُلُّ مِنْهُمْ يَجْتَهِدُ فِيهَا لَمْ يَحْضُرْهُ مِنَ الْأَحْكَامِ^۲.

و فقط راه اول مطلوب ماست [و روس های دَوم و سَوم باطل است و پذیرفتنی نیست] چون راه دَوم ناقص شدن احکام اسلامی را در پی می گیرد و در سَوم حد اوند سبحانه دین خود را کامل کرده و فرموده (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) امروز دینتان را برای شما کامل کردم و راه سَوم نیز با طبیعت زندگی و قواعد آن سازگاری ندارد.

۲. تک تک اصحاب پیامبر (ص) امکان دوام حضور در محضر ایشان برای گرفتن احکام از ایشان را نداشتند بلکه در مدت زندگی آن حضرت فقط برخی از مسأله ها در محضر ایشان حاضر می شدند آن هم گاهی اوقات و فقط برخی از آن ها پاسخ پیامبر را در مسئله ای که از ایشان پرسش می شد می شنیدند و برخی آن را نمی شنیدند بنابراین هنگامی که اصحاب بعد از آن پس از رحلتش در شهرها پراکنده شدند احکام روایت شده از ایشان در آن شهرها به صورت پراکنده پخش شد و در هر شهری بخشی از آن روایت می شد به طوری که به مردم مدینه احکامی رسید که به دست مردم مصر نرسیده بود و احکامی که به دست مصریان رسید به دست شامی ها نرسید و آنچه به شام رسید به مردم بصره نرسید و آنچه به مردم بصره رسید به مردم کوفه نرسید و... و هر کس در بخشی از احکامی که آموخته نبود اجتهاد می کرد.

۱. المائدة: ۳.

۲. المقریزی، الخطط: ۳۳۳/۲.



إِنَّ الصَّحَابِيَّ قَدْ يَسْمَعُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فِي وَاقِعَةٍ، حُكْمًا وَ يَسْمَعُ الْآخَرُ فِي مِثْلِهَا خِلَافَهُ، وَ تَكُونُ هُنَاكَ خُصُوصِيَّةٌ فِي أَحَدِهِمَا إِفْتَضَتْ تَغَايُرَ الْحُكْمَيْنِ غَفَلَ أَحَدُهُمَا عَنْ الْخُصُوصِيَّةِ، أَوْ التَّفَتُّ إِلَيْهَا وَ غَفَلَ عَنْ نَقْلِهَا مَعَ الْحَدِيثِ، فَحَصَلَ التَّعَارُضُ فِي الْأَحَادِيثِ ظَاهِرًا، وَلَا تَنَافِي وَاقِعًا؛ وَ مِنْ هَذِهِ الْأَسْبَابِ وَ أَضْعَافِ أَمْثَالِهَا إِحْتِيَاجٌ حَتَّى الصَّحَابَةِ الَّذِينَ فَارُزُوا بِشِبِّ الْحُضُورِ فِي مَعْرِفَةِ الْأَحْكَامِ إِلَى الْإِجْتِهَادِ وَ النَّظَرِ فِي الْحَدِيثِ، وَ صَمَّ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ، وَ الْإِلْتِفَاتِ إِلَى الْقَرَائِنِ الْحَالِيَّةِ، فَقَدْ يَكُونُ لِلْكَلامِ ظَاهِرٌ، وَ مُرَادُ النَّبِيِّ خِلَافُهُ إِعْتِمَادًا عَلَى قَرِينَةٍ فِي الْمَقَامِ، وَ الْحَدِيثُ نُقِلَ وَ الْقَرِينَةُ لَمْ تُنْقَلِ.

و كَلَّ وَاحِدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ، يَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الرَّأْيِ وَ الرِّوَايَةِ، ثَارَةً يَزُوي نَفْسُ الْفَاطِطِ الْحَدِيثَ بِالشَّاهِدِ مِنْ بَعِيدٍ أَوْ قَرِيبٍ، فَهُوَ فِي هَذَا الْحَالِ زَاوٍ وَ مُحَدِّثٌ، وَ ثَارَةً يَذْكُرُ الْحُكْمَ الَّذِي اسْتَدْرَكَ مِنَ الرِّوَايَةِ. أَمَّا الرِّوَايَاتُ بِحَسَبِ نَظَرِهِ وَ إِجْتِهَادِهِ فَهُوَ فِي هَذَا الْحَالِ، مُفْتٍ وَ صَاحِبُ رَأْيٍ.

و گاهی یکی از اصحاب پیامبر (ص) حکمی را در مورد واقعه‌ای از ایشان می‌شنید و صحابی دیگر در شبیه همین واقعه حکم مخالف آن را از ایشان (ص) می‌شنید در حالی که در یکی از آن دو واقعه یک ویژگی وجود داشته که سبب مغایرت دو حکم با هم می‌شد ولی یکی از دو صحابه از آن ویژگی غفلت می‌کرد یا توجه آن ویژگی می‌شد و از نقل کردن آن همراه با حدیث غفلت می‌کرد.

و همین سبب تعارض در ظاهر حدیث‌ها می‌شد در حالی که واقعاً در ارضی میان آن‌ها نبود و این سبب‌ها و چندین برابر مانند آن‌ها سبب شد که همه حتی اصحابی که به شرف حضور پیامبر (ص) رسیده بودند در شناختن احکام نیازمند به اجتهاد و بررسی حدیث و ضمیمه کردن آن‌ها به هم و توجه به قرینه‌هایی شدند زیرا گاهی سخنی ظاهری دارد ولی سبب (ص) با تکیه بر قرینه در مقام خلاف آن را اراده کرده است در حالی که حدیث نقل شده اما قرینه نقل نشده است.

و هر کدام از صحابه که اهل نظر و روایت بود گاهی خود الفاظ حدیث را برای شنونده می‌آورد و نزدیک روایت می‌کرد بنابراین او، در این حالت هم راوی بود هم محدث و گاه حکمی را که از روایت و یا روایت‌ها طبق نظر و اجتهاد خودش به دست آورده بیان می‌کند او در این حالت مفتی و صاحب رأی بود.

۳. وَ هُنَاكَ وَجْهٌ ثَالِثٌ وَهُوَ أَنَّ صَاحِبَ الشَّرِيعَةِ مَا غَنَى بِالتَّفَاصِيلِ وَ الْجُزْئِيَّاتِ لِعَدَمِ سُنُوحِ الْفُرَصِ بَيَانِهَا، أَوْ تَعَدُّرِ بَيَانِ حُكْمِ مَوْضُوعَاتٍ لَمْ يَكُنْ لَهَا نَظِيرٌ فِي حَيَاتِهِمْ، بَلْ كَانَ تَصَوُّرُهَا - لِعَدَمِ وُجُودِهَا - أَمْرًا صَعْبًا عَلَى الْمُخَاطَبِينَ، فَلَا مَحِيصَ لِصَاحِبِ الشَّرِيعَةِ عَنِ الْإِفَاءِ أَصُولِ كُلِّيَّةٍ ذَاتِ مَادَّةٍ حَيَوِيَّةٍ قَابِلَةٍ لِاسْتِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ وَفَقًا لِلظُرُوفِ وَالْأَزْمِنَةِ.

۴. إِنَّ حَيَاةَ الدِّينِ مَرْهُونَةٌ بِمُذَارَسَتِهِ وَ مُذَاكَرَتِهِ وَ لَوْ افْتَرَضْنَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ التَّفَاصِيلَ وَ الْجُزْئِيَّاتِ وَ أَوْدَعَهَا بَيْنَ دَفْتَيِ كِتَابٍ، لَاسْتَوَى الرُّكُودُ الْفِكْرِيُّ عَلَى عَقْلِيَّةِ الْأُمَّةِ، وَ لَاحَظَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَفَاهِيمِ وَ الْقِيمِ الْإِسْلَامِيَّةِ عَنْ ذَهْنِيَّتِهَا، وَ أَوْجَبَ ضِيَاعُ الْعِلْمِ وَ تَطَرُّقُ الْخَرِيفِ إِلَى أَصُولِهِ وَ فُرُوعِهِ حَتَّى إِلَى الْكِتَابِ الَّذِي فِيهِ تِلْكَ التَّفَاصِيلُ.

عَلَى هَذَا، لَمْ تَقُمْ لِلْإِسْلَامِ دِعَاةٌ، وَ لَا حِفْظُ كِيَانُهُ وَ نِظَامُهُ، إِلَّا عَلَى صَوِّهِ هَذِهِ الْبُحُوثِ الْعِلْمِيَّةِ وَ الشَّاسَاتِ الشَّرِيعَةِ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ، أَوْ رَدِّ صَاحِبِ فِكْرٍ عَلَى ذِي فِكْرٍ آخَرَ بِأَلَا مُحَابَاةٍ.

۳. و اینجا صورت سوّمی وجود دارد آن است که صاحب شریعت قصد بیان تفصیل و جزئیات احکام را نداشته است یا به دلیل نبودن فرصت بیان آن‌ها و یا به دلیل نبودن امکان بیان حکم موضوعاتی که در عصر زندگی آن‌ها مشابهی نداشته‌اند بلکه حتی تصور آن موضوعات به خاطر نبودنشان کاری دشوار برای مخاطبان بود، است پس صاحب شریعت چاره‌ای نداشته است جز اینکه اصول کلی که ارزش حیاتی دارد و قابلیت استنباط احکام را مطابق با شرایط و زمان‌ها داراست بیان کند.

۴. زندگی دین مرهون مطالعه و یادآوری آن است و اگر فرض کنیم که تفصیل و جزئیات را در قالب کتابی بیان و عرضه می‌کرد رکود فکری بر افکار است جاری می‌شد و بسیاری از مفاهیم و ارزش‌های اسلامی از ذهنیت آن‌ها پاک می‌شد و سبب از بین رفتن دانش و راه یافتن تحریف به اصول و فروع آن حتی نسبت به همان کتابی که فرضاً پیامبر (ص) نوشته بود که جزئیات در آن آمده بود می‌شد.

بنابراین برای اسلام پایه و ستونی باقی نمی‌ماند و کیان و نظامش حفظ نمی‌شد بلکه دین اسلام در پرتوی همین مباحث علمی و گفتگوی رایج میان علما و نقد نظریه‌های یکدیگر زنده است.



تاریخِ اُصولِ الفقه عند الشَّیْخَةِ الإِمَامِیَّة

لَمْ یَكُنْ عِلْمُ الْأُصُولِ بِمُحْتَوَاهُ أَمْرًا مَغْفُولًا عَنْهُ فِي عَصْرِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَدْ أَمَلَى الْإِمَامُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَعَقَبَهُ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِمَا قَوَاعِدَ كُلِّیَّةٍ فِي الْإِسْتِنْبَاطِ، رَتَّبَهَا بَعْضُ الْأَصْحَابِ عَلَى تَرْتِیبٍ مَبَاحِثِ أُصُولِ الْفَقْهِ.

• مِمَّنْ أَلَفَ فِي ذَلِكَ الْمِضْمَانِ:

۱. الْمُحَدِّثُ الْحُرُّ الْعَامِلِيُّ (الْمُتَوَفَّى ۱۱۰۴ هـ) مُؤَلِّفُ كِتَابٍ: «الْفُصُولُ الْمُهَمَّةُ فِي أُصُولِ الْأَئِمَّةِ» وَ هَذَا الْكِتَابُ یَشْتَمِلُ عَلَى الْقَوَاعِدِ الْكُلِّیَّةِ الْمَنْصُوصَةِ فِي أُصُولِ الْفَقْهِ وَ غَیْرِهَا.
- السَّیِّدُ الْإِسْلَامُ الشُّبَّرُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الرِّضَا الْحُسَيْنِيُّ الْعُرَوِّيَّ (الْمُتَوَفَّى ۱۲۴۲ هـ) لَهُ كِتَابٌ «أُصُولُ الْكُلِّیَّةِ».
۳. السَّیِّدُ الشَّرِیفُ الْمَوْسَوِّیُّ، هَاشِمُ بْنُ زَیْنِ الْعَابِدِینِ الْخَوَاسِرِيُّ الْإِصْفَهَانِيُّ، لَهُ كِتَابٌ: «أُصُولُ الْإِسْنِیَّةِ»، وَ تَرَافَتْهُ الْمَنِیَّةُ عَامَ ۱۳۱۸ هـ.
- فَهَذِهِ الْكُتُبُ الْحَاوِیَّةُ عَلَى الْفُصُولِ الْكُلِّیَّةِ عَنِ أَئِمَّةِ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي الْقَوَاعِدِ وَ الْأُصُولِ الْكُلِّیَّةِ فِي مَجَالِ أُصُولِ الْفَقْهِ، تُعَرِّبُ عَنْ الْعِلْمَةِ الَّتِي یُولِیْهَا أَئِمَّةُ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَذَا الْعِلْمَ.

تاریخ اصول فقه [موجود] در نزد شیعه دوازده امامی

- علم اصول فقه با محتوایی که دارد در عصر ائمه (ع) پیوسته فراموش شده نبوده است زیرا امام باقر (ع) و سپس امام صادق (ع) قواعد کلی استنباط را برای اصحاب خود بیان فرمودند و برخی از اصحاب آن قواعد را به ترتیب بحث های اصول فقه مرتب نمود.
- و از کسانی که در این زمینه کتابی نگاشته اند (می توان این افراد را نام برد):
۱. محدث حر عاملی (درگذشته ۱۱۰۴ هـ) مؤلف کتاب «فصول المهمة فی اصول ائمه (ع)» است این کتاب قواعد کلی منصوص و غیر منصوص در اصول فقه را شامل می شود.
 ۲. سید عبدالله شبّر بن محمد رضا حسینی غروی (درگذشته ۱۲۴۲ هـ) که کتاب «اصول اصلی» از اوست.
 ۳. سید شریف موسوی هاشم بن زین العابدین الخوانساری اصفهانی که کتاب «اصول ال رسول» از اوست و در سال ۱۳۱۸ هـ درگذشت.
- (این کتاب ها نصوص روایت شده از ائمه اهل بیت (ع) در مورد قواعد و اصول کلی درباره اصول فقه را در خود دارند که نشان می دهد ائمه (ع) به این علم توجه داشته اند).

وَقَدْ تَبِعَهُمْ أَصْحَابُهُمْ، مِنْهُمْ:

۱. يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ (الْمُتَوَفَّى ۲۰۸ هـ)

يَقُولُ النَّجَاشِيُّ: - كَانَ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ - وَجْهًا فِي أَصْحَابِنَا، مُتَقَدِّمًا، عَظِيمُ الْمَنْزِلَةِ، رَوَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَالرِّضَا عليهما السلام. فَقَدْ صَنَّفَ كِتَابًا: «إِخْتِلَافُ الْحَدِيثِ وَالسَّائِلَةُ» وَهُوَ قَرِيبٌ مِنْ بَابِ التَّعَادُلِ وَالتَّرْجِيحِ فِي الْكُتُبِ الْأَصُولِيَّةِ.

۲. ابُو سَهْلٍ النَّوْبَخْتِيُّ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ (۲۳۷-۳۱۱ هـ)

يَقُولُ النَّجَاشِيُّ: كَانَ شَيْخَ الْمُتَكَلِّمِينَ مِنْ أَصْحَابِنَا وَغَيْرِهِمْ، لَهُ جَلَالَةٌ فِي الدُّنْيَا وَالدِّينِ، إِلَى أَنْ قَالَهُ كِتَابُ «الْخُصُوصِ وَالْعُمُومِ»، وَ«الْأَسْمَاءِ وَالْأَحْكَامِ».^۱
وَيَقُولُ ابْنُ النَّجَّاشِيِّ: «يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ» كُنَّا الشَّيْعَةَ، وَكَانَ فَاضِلًا عَالِمًا مُتَكَلِّمًا، وَلَهُ مَجْلِسٌ يَخْصُرُهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ. بَنَى أَنْ قَالَ: لَهُ كِتَابُ «إِبْطَالِ الْقِيَاسِ».^۲

و به دنبال آن ها نیز اصحاب این انجاشی کار را ادامه داده اند مانند:

۱. یونس ابن عبدالرحمن (درگذشته ۲۰۸ هـ)

نجاشی می گوید یونس ابن عبدالرحمن چهره شایسته و مقدم و بزرگوار در میان اصحاب ما بود و از امام هفتم ابوالحسن موسی (ع) و هشتم ابوالحسن الرضا (ع) روایت کرده است و کتاب: «اختلاف حدیث و مسائل آن» را تصنیف کرد که شایسته باب تعادل و ترجیح در کتاب های اصولی است.

۲. ابوسهل نوبختی اسماعیل ابن علی (۲۳۷-۳۱۱ هـ)

نجاشی می گوید او شیخ متکلمان اصحاب ما و دیگران بود و بزرگی در دنیا و دین داشت و این که گفته کتاب «خصوص و عموم» و «اسماء و احکام» از اوست.
و ابن ندیم می گوید او از بزرگان شیعه و فاضل و دانشمند و متکلم بود و مجلسی داشت گروهی از متکلمان در آن حاضر می شدند تا اینکه گفت: کتاب (ابطال قیاس) از اوست.

۱. رجال النجاشی: ۴۲۰/۲ برقم ۱۲۰۹.

۲. رجال النجاشی: ۱۲۱/۱ برقم ۶۷.

۳. الفهرست: ۲۲۵.



۳. الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى النَّوْبَخْتِيُّ

عَرَفَهُ النَّجَاشِيُّ بِقَوْلِهِ: شَيْخُنَا الْمُتَكَلِّمُ، الْمُبَرِّزُ عَلَى نُظَرَائِهِ فِي زَمَانِهِ قَبْلَ الثَّلَاثِمِائَةِ وَ بَعْدَهَا. وَ ذَكَرَ مِنْ كُتُبِهِ «خَبَرَ الْوَاحِدِ وَالْعَمَلِ بِهِ».^۱

يَقُولُ ابْنُ النَّدِيمِ: الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى ابْنُ أُخْتِ أَبِي سَهْلٍ بْنِ نَوْبَخْتٍ، مُتَكَلِّمٌ فِيلَسُوفٌ، كَارَهُ جُمُوعُ إِلَيْهِ جَمَاعَةً مِنَ الثَّقَلَةِ لِكُتُبِ الْفَلَسَفَةِ.^۲

يَقُولُ ابْنُ حَجَرٍ: الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى النَّوْبَخْتِيُّ، أَبُو مُحَمَّدٍ مِنَ الْمُتَكَلِّمِي الْإِمَامِيَّةِ، وَ لَهُ تَصَانِيفٌ كَثِيرَةٌ.^۳

أَصُولُ الْفِقْهِ وَادَوَاؤُهُ

اجتناب علم و صواباً من لدن تأسیس به این زمانها مَرَحَلَتَيْنِ، وَ لِكُلِّ مِنْهُمَا أَدَوَاؤٌ، وَ امْتَنَزَتْ الْمَرْحَلَةُ الثَّانِيَةُ فِي الْإِذَاعِ وَ الْإِبْتِكَارِ وَ طَرِحَ مَسَائِلُ مُسْتَحْدَّةٍ لَمْ تَكُنْ مَذْكُورَةً فِي كُتُبِ الْفَرِيقَيْنِ.

۳. حسن ابن موسی نوبختی:

نجاجشی او را چنین معرفی کرده است که شیخ ما متکلمی است که برتر از متکلمان زمان خودش قبل از سیصد سال و بعد از آن بوده است و از کتاب‌های او «خبر واحد و عمل به آن» را ذکر کرده است.

ابن ندیم می‌گوید: حسن ابن موسی پسر خواهر ابوالحسن ابن نوبخت متکلم و فیلسوف است و گروهی از ناقلان کتب فلسفه برگرد او حلقه می‌زدند.

ابن حجر می‌گوید: حسن ابن موسی نوبختی ابو محمد از متکلمان امامیه است و برای او کتاب‌های بسیاری است.

اصول فقه و دوره‌های آن

علم اصول از زمان پیدایش خود تاکنون دو مرحله را طی کرده است و هر کدام را این دو مرحله دوره‌هایی دارد و مرحله دوم با داشتن ابتکار و طرح مسائل نوین که در کتاب‌های علامه و خاصه نبوده از مرحله اول متمایز است.

۱. رجال النجاشی: ۱/۱۷۹ برقم ۱۴۶.

۲. الفهرست: ۲۲۵.

۳. لسان المیزان: ۲/۲۵۸ برقم ۱۷۵.